

داستان خلق قرآن

و

محنه

مسلمانان بیشتر خوانندگان راجع به تفتیش عقاید در قرن وسطی اطلاعاتی دارند . و میدانند که گروهی از حکما و علما و متفکرین بخاطر آنکه عقایدشان بمذاق کلیسا خوش نیامد بانواع بلیات دچار شدند و با از دم تیغ گذشتند و یا طعمه حریق گشتند .

در تاریخ اسلام نیز اینگونه وقایع - البته نه بآن شدت - زیاد رخ داده و ما یکی از صحنه‌های آنرا که در دوران قدرت معتزله اتفاق افتاده و به «محنه» معروف شده است ، در این مقاله بیان میکنیم .

باید دانست که معتزله یا عدلی مذهبیان ، پیروان واصل بن عطا (متوفی ۱۳۱ هـ) و عمرو بن عبید (متوفی ۱۴۴ هـ) هستند که در اوایل قرن دوم هجری از حلقه درس حسن بصری (۲۱-۱۱۰ هـ) پس از مناقشه‌ای کناره جستند ، علت این اعتزال بحثی بود که آنروز در میان متکلمان اسلامی ، در مورد اینکه مرتکب کبیره کافر است یا مؤمن در گرفته بود . «مرجنه» چنین کسی را مؤمن و «خوارج» او را کافر و مخلد در آتش دوزخ میدانستند و حسن بصری ، منافقش می‌شناخت .

ولی فرقه جدید معتزله ، مرتکب کبیره را فاسق خواند و برای او منزلتی میان دو منزلت کفر و ایمان قرار داد . بعد ها معتزله رشد یافتند و یکی از قدیمیترین و مهمترین مدارس فلسفه و کلام را در اسلام تشکیل دادند . و مباحث مهمی را به رشته بحث و تحقیق کشیدند .

این فرقه یا عبارت بهتر این مکتب ، در جریان اوج و حضیض خود بشعب مختلف تقسیم گشت و بنامهای گوناگون خوانده شد . ولی اصول متداول میان همه شعب آن پنج است که در کتاب الانتصار ابی‌احسین الخیاط چنین بیان شده است :

توحید ، عدل ، وعدووعید ، منزله بین المنزلتین و امر بمعروف و نهی از منکر .

معتزله برای پرورش و اثبات این اصول ، کتب مفصل نگاشته اند و بالنتیجه در انواع مباحث فلسفه وارد شده اند . و با مخالفان و منکران خود احتجاجها کرده اند که مجموعه این براهین و احتجاجات ، فلسفه و علم کلامی خاص بوجود آورده که خود یکی از سلسله های معارف اسلامی بشمار میآید .

از جمله مباحثی که معتزله پیروان خود را بآن میخواندند و بسختی از آن دفاع میکردند مساله خلق قرآن بود . باین معنی که آیا قرآن مخلوق است یا غیر مخلوق . معتزله چون کلام خدایا مخلوق میدانستند ، بمخلوق بودن قرآن نیز اعتقاد یافتند . و برای اثبات مدعای خود ، ادله عقلی و نقلی فراوانی ذکر میکردند .

معتزله برای آنکه بتوانند پایگاه محکمتری برای خود بیابند ؛ بیشتر بجلب خلفا میکوشیدند .

چون بنی امیه برافتادند ، در زمان منصور دوانیقی (۱۳۶ - ۱۵۸) کار معتزله رونق یافت . زیرا عمرو بن عبید را با منصور پیش از رسیدن بخلافت سابقه الفتی بود . منصور او را بخاطر زهد و پرهیزش ، گرامی میداشت و بارها از او خواسته بود تا موعظه اش کند و بسا که بمواعظ او گریسته بود .

اما چون مهدی بجای منصور نشست (۱۵۸ - ۱۶۹) بعلت فشاری که بزنادقه وارد میآورد کار معتزله نیز موقتاً از رونق افتاد . ولی در زمان رشید (۱۷۰ - ۱۹۳) باردیگر نفس راحتی کشیدند . چنانکه یحیی بن حمزة الحضرمی را که از معتزله بود ، بقضای دمشق منصوب ساخت و پاره ای دیگر را چون ابن السماک بنواخت و از او استفتاء نمود و موعظه خواست . و نیز یحیی بن مبارک را بتربیت فرزند خود مأمون گماشت و چون یکی از نساک ، بنام محمد بن منذر معتزله را هجو کرد به حجاز تبعیدش نمودند .

روی این حساب اگر مأمون (جلوس بخلافت ۱۹۸) از طرفداران سرسخت اعتزال باشد نباید تعجب کرد . از سوی دیگر مأمون خود بعلم و فلسفه و ادب علاقه وافر داشت و خواستار جدال و مناقشه بود و اینها که برشمردیم از خصوصیات مکتب اعتزال بشمار میآمد .

مسعودی گوید که مأمون هر سه شبه می نشست و چون فقها گرد میآمدند و اهل مقالات بمنظره حاضر میشدند ، ابتدا آنها را بحجره

در می آورد و می گفت تا پای افزار بکشایند آنگاه سفره می آوردند و آنان را بخوردن و آشامیدن دعوت میکرد. آنگاه تجدید وضوء مینمودند و مامون توصیه میکرد: مباد از رخت و کلاه خود در رنج باشید. لباس از تن در آورید و قلنسوه از سر بردارید. سپس گفت تا مجمرها حاضر میآوردند و عطر می زدند آنگاه آنان را نزدیک خود می نشاند و تا شامگاه بمنظره می پرداختند. دمیری گوید: مامون ستاره آل عباس بود در علم و حکمت. او مترجمان را از اطراف بلاد گرد آورد و امر به ترجمه بسیاری از کتب یونان نمود.

صحنه گردان این مجالس مناظره و کسائیکه بواسطه اطلاع وسیعشان از علم و حکمت، در مناظرات پیروز میآمدند ائمه معتزله از قبیل ثمامه و ابی الهذیل بودند. و این مناظرات بود که قول بخلق قرآن را در دهان او انداخت و معتزله از این فرصت استفاده های شایانی کردند.

از میان معتزله کسی که پیش از همه دل از مامون روده بود باید قاضی احمد بن ابی دواد الایادی (۱۶۰ - ۲۴۰) را نام برد. احمد بن ابی دواد را یحیی بن اکثم برای مجالست مامون انتخاب کرد و او را با گروهی از علماء به نزد او فرستاد.

ابن ابی داود بعلم وافر و زبان گویا و استدلال توانائی که داشت، توانست مامون را بنشر اعتقاد بخلق قرآن و امتحان مردم و ادار سازد. از این روست که نویسندگان اسلامی او را مسئول وقایع «محنه» شمرده اند. مامون در سال ۲۱۲ خود بخلق قرآن اعتقاد حاصل کرد ولی در

سال ۲۱۸ بامتحان مردم پرداخت. او در این سال وارد دمشق شد و مردم آنجا را در دو مسأله عدل و توحید امتحان کرد. سپس رو برقه نهاد. و از آنجا نامه ای به اسحق بن ابراهیم رئیس شرطه بغداد نوشت و او را بامتحان قضاة و شهود و محدثین، در مسأله خلق قرآن، امر کرد. و این نامه در تاریخ طبری (ج ۱۰ ص ۲۷۹) نقل شده و کوتاه شده او اینست:

«..... امیر المؤمنین بر این عقیده است که جمهور رعیت و عوام

مردم را علم و نظر و درایتی نیست.....» اینان نمیتوانند آنچه را که باید خدا را بشناسند و میان او و مخلوقش فرق بگذارند. زیرا آرائشان ضعیف و عقولشان ناقص و از اندیشه و خرد بدورند. مثلاً اینان خدا را با کتایش برابر دانسته اند و متفق شده اند که قرآن نیز چون خداوند قدیم است و خدا نه او را آفریده و نه ایجاد و اختراعش کرده است. و حال آنکه خداوند در کتاب محکم خود - که شفای صدور و رحمت و هدایت مؤمنان است - فرموده است:

«انا جعلناه قرآنا عربیا» پس هر چه نام جعل بر آن نهاد مخلوق

است (و آیات دیگری نیز نقل میکند) بنا بر این اینان که از روی باطل بمجادله پرداخته و خود را بسنت منسوب ساخته‌اند ، اگر در کتاب خدا بدیده تحقیق بنگرند ، در هر آیه دلیلی علیه مدعای خود خواهند یافت . اینان خویشتن را اهل حق و دین و جماعت میخوانند و دیگران را باطل و کفر و فرقه منتسب می‌سازند و بگمراه ساختن بندگان خدا مشغول شده‌اند امیرالمؤمنین معتقد است که این گروه شرور امت و رؤس ضلالت و کم بهرگان از توحید و اندک نصیبان از ایمان و ظروف جهالت و اعلام کذب و لسان ابلیس و اغواکننده مؤمنانند . باید گفتار صدق از ایشان باور نداشت و شهادتشان را نپذیرفت و بقول و فعلشان غره نشد ...

.... پس بی‌درنگ همه قضاة را فرا خوان و نامه امیرالمؤمنین بر آنان بخوان و بامتحانشان پرداز . و تحقیق کن راجع بحدوث و قدم قرآن چه میگویند . آنان را بی‌اگاهان که امیرالمؤمنین کسانیرا که در توحیدشان مخلص نباشند بکار نخواهد گمارد و امور رعیت را بدستشان نخواهد داد . اگر بمخلوق بودن قرآن اقرار کردند و هم رای امیرالمؤمنین و بر سبیل هدایت و نجات بودند با آنان حق قضا و شهادت ده و گرنه ، از عمل معزولشان ساز در ربیع الاول ۲۱۸ مکتوب شد »

اسحق بن ابراهیم هفت تن از علما را برای «محنه» روانه رقه کرد . مأمون از آنها پرسشهایی کرد . همه گفتند : قرآن مخلوق است . و بار دیگر بشهر و دیار خود بازگشتند .

درنامه مفصل دیگری بهمان شیوه ، امر کرد تا گروهی از فقهاء را خودش امتحان کند . اسحق هم گروهی از فقهاء از جمله احمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱) را به محنه کشید و نامه مستدل مأمون را بر آنان بخواند و یک یک را امتحان کرد . همه گفتند قرآن کلام خداست و پس . تنها ابن البکاء گفت قرآن باین دلیل که میفرماید : «انا جعلناه قرآنا عربیا» مجعول ، و بدلیل این آیه «ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث» محدث است . اسحق پرسید :

- آیا هر مجعولی مخلوق است ؟

- آری

- پس قرآن مخلوق است ؟

پاسخ داد : من از کلمه «مخلوق» نفرت دارم . میگویم قرآن

مجعول است .

اسحق پاسخهای آنان را به مأمون فرستاد . پاسخ آنها پس از

هفت روز برسید و در آن نامه مأمون معتقدین بقدم قرآن را کافر محض و مشرک صرف خوانده بود . و امر کرده بود باردیگر آنان را بازماید . اگر از قول خود عدول نکردند و تائب نشدند آنها را دست بسته نزد او بفرستند . تا امیرالمؤمنین خود آنان را امتحان کند و اندرز دهد و آنگاه در صورت امتناع گردنشان طعمه شمشیر سازد .

اما در مورد دوتن : بشر بن الولید و ابراهیم بن المهدی امر کرد فوراً گردنشان بزنند و سرشان را با قافله روان کنند . اسحق باز فقها را بخواند و نامه شدیدالحن مأمون را بر آنها قرائت کرد - همگی اذعان کردند که قرآن مخلوق است ، جز چهار نفر : احمد بن حنبل و محمد بن نوح و قواریری و سجاده . اسحق دستور داد تا آنها را زنجیر کرده بزنند بزند . روز دیگر آنان را بیاوردند باز امتحان کرد . قواریری اقرار کرد که قرآن مخلوق است . او را هم آزاد کرد . سجاده هم روز دیگر اقرار کرد از او نیز بند برداشتند . اما محمد بن نوح و احمد بن حنبل را مسلسل و مفلول بسوی مأمون روان کردند ولی در بین راه مأمون وفات یافت . و از همانجا آندورا بکشتی نشانند و باز گردانیدند . محمد بن نوح در بین راه از رنج بمرد و احمد بن حنبل بزندان افتاد .

در زمان مأمون گروه کثیری از علما دچار محنه شدند از جمله ، عبدالاعلی ابن مسهر الفسانی که شیخ دمشق و عالم آن دیار بود . وقتی از او پرسید آیا قرآن مخلوق است یا نه از جواب سرباز زد . خلیفه بفرمود تا نطع گسترده و شمشیر کشیدند . چون چشمش به نطع و شمشیر افتاد فریاد زد :

— ای امیرالمؤمنین ، مخلوق است ! مخلوق است !

مأمون گفت اگر قبل از نطع و شمشیر گفته بودی معزز و مکرمت میداشتم و بوطن روانه ات میکردم ، اما تازنده ای در زندان محبوست خواهم داشت .

پس از مرگ مأمون معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷) بخلافت نشست . مأمون در وصیت نامه خود باو سفارش کرده بود که با احمد بن ابی دواد در کارها مشورت کند و رای او را بکار بندد . معتصم نیز چنان کرد ، و ابن ابی دواد را بسمت قاضی القضاة برگزید و بدین ترتیب یکی از بزرگترین مبلغان و مدافعان اعتزال بر سرکار آمد .

احمد بن ابی دواد بار دیگر بساط «محنه» را بگسترده و کثیری از علما و حکما و فقها و قضاة را بمحاکمه و امتحان کشید و با کسانی که

جواب دلخواه او را نمدادند به بدترین وجهی رفتار میکرد . از جمله نعیم بن حماد (متوفی ۲۲۸) را از مصر حاضر ساختند و چون جواب را داد او را بسامراء محبوس کردند تا در زندان بمرد . گویند بعد از مرگش او را همچنان با غل و زنجیر میکشیدند تا بحفره‌ای افکندند و نه بر او کفن پوشیدند و نه نماز خواندند . اما بزرگترین صحنه های ایام «محنه» را باید «محنه» احمد بن حنبل دانست که شرح آن در مناقب ابن حنبل آمده است :

گفتیم پس از وفات مأمون احمد بن حنبل را بزندان بازگردانیدند و او همچنان در زندان بود تا در رمضان سال ۲۲۰ معتصم او را برای امتحان بخواند . خلیفه دوفرا تعیین کرده بود تا با او مناظره کنند ولی او همچنان سرسختی مینمود . هر روز که از مجلس بزندانش می بردند ، زنجیری بگردن و قیدی به پایش میافزودند . چنانکه در شب آخر چهار قید گران بر پا داشت . در آن شب معتصم یکی از سران داروغه را نزد اسحق بن ابراهیم فرستاد و خواست تا احمد بن حنبل را حاضر آورد . اسحق بزندان شد و با او گفت :

«ای احمد بخدا سوگند خلیفه بزودی ترا نخواهد کشت ، ولی اگر سرسختی کنی ، آنقدر ترا خواهد زد که مرگ را هر لحظه بمعاینه بینی و چنان در زندان محبوست خواهد ساخت که در تمام عمر نور خورشید بر دیدگانت نتابد .»

آنگاه او را بر چارپائی نشانندند ، و او از گرانی زنجیرها خم شده بود . چون بسرای معتصم رسید تا صبح در خانه ای محبوسش کردند و بر در قفل زدند .
بامدادان او را در مجلسی که خلیفه با احمد بن ابی دواد و عبدالرحمن بن اسحق و خلق کثیری دیگر نشسته بودند در آوردند و برای آنکه بیم بیشتری بدل او افکنند دوتن را در حال گردن بزندن . معتصم امر کرد با او مناظره کنند جاحظ برخی از این مناظرات را نقل کرده است از جمله :

ابن ابی دواد - آیا نه چنین است که شئی یا قدیم است و یا

حادث ؟

ابن حنبل - بلی

ابن ابی دواد - آیا قرآن شئی نیست ؟

ابن حنبل - بلی

ابن ابی دواد - پس قرآن حادث است ؟

ابن حنبل - در این باره سخنی نمیگویم .
 آنگاه معتصم گفت : «ای احمد من بحال تو تأسف میخورم و ترا مانند فرزندم هارون دوست دارم .» سپس پرسید : آیا صالح الرشیدی را می شناسی ؟ در جواب گفت نامش را شنیده ام . معتصم گفت : آری او استاد و مؤدب من بود اما چون در مساله قرآن عقیده اش فاسد بود گفتم تا او را در زیر پا کشیدند و کوبیدند تا بمرد . و نیز گفت اگر کوچکترین سخنی بگوید که در آن کمترین ادعائی بخلق قرآن شده باشد ، آزادش خواهد کرد . ابن حنبل هم در جواب گفت : «شما هم از کتاب خدا و سنت رسولش چیزی در این مورد بمن بنمایانید »

این مجلس بطول انجامید و خلیفه خسته شد و ابن حنبل را هم بزندان برگردانیدند . دیگر روز تا نماز پیشین مناظره ادامه داشت . سوم روز مجلس مناظره برپا شد و خلق کثیری گرد آمدند و گروهی نیز باتازیانه و شمشیر ایستاده بودند . در دو جانب خلیفه احمد بن ابی دواد و محمد بن عبدالملک زیات نشسته بودند . معتصم گفت :

با او سخن گوئید ! و این گفتگو آنقدر ادامه یافت تا مناظران خسته شدند و گفتند : ای امیر المؤمنین او را بکش خونش بگردن ماست . معتصم از این همه کانهائی و تعصب خشمگین شد . برخاست و سیلی بر صورت او بزد آنسان که بیهوش بیفتاد . عمویش که در میان سپهسالاران خراسان ایستاده بود برآشفت و بر صورت او آب پاشید تا بیهوش آمد ، وقتی چشم گشود گفت : مطالعات فرنگی

ای عم گرامی مباد آبی که بر صورت من ریخته اند غصبی باشد ! معتصم از این اهانت بلال بیت رسول خدا سخت عصبانی شده بود فریاد زد : والله تازیانه از تنش بر ندارم تا بگوید قرآن مخلوق است !

پس دیگر بار از او پرسید . چون پاسخ دلخواه را نشنید ، گفت تا او را بصورت روی زمین کشیدند . سپس دستهایش بچوبی بستند و جلادان را بخواند تا براو تازیانه ها زدند . و چون ، بیهوش گشت تخته ای بر رویش نهادند و با پاکوفتندش و بصورت روی زمین کشیدند و باز بزندان بردند ابن حنبل ۲۸ ماه دیگر در زندان بیبود .

در زمان واثق (۲۲۷-۲۳۲) بازار «محنه» رواج بیشتری یافت . او در سال ۲۳۱ اهل ثغور را امتحان کرد . جز چهار نفر که آنها نیز بقتل رسیدند همه بخلق قرآن گواهی دادند .

او دستور داد تا ابویعقوب یوسف بن یحیی البویطی (۲۳۲) زاهد

مصری را بر استری نشانند و برگردنش غل و زنجیر نهادند و وزنه‌ای که چهل رطل بود به زنجیرش آویختند و به «محنه» آوردند . و ائق احمدبن حنبل را تبعید کرد .

در زمان و ائق هنگامیکه برای رهائی اسرای مسلمان از قید فرنگ فدیة میدادند ، اودستور داد تا هر که را بخلق قرآن معتقد است آزاد سازند و هر که نیست همچنان در اسارت خصم بگذارند ، امر محنه چنان طاقت فرسا شده بود که مسلمین و ائق را کافر و سفاک خواندند . و علیه او بریاست احمدبن نصر که از وجهاء بغداد بود ، توطئه‌ای ترتیب دادند . ولی پیش از خروج پرده از روی کارشان بر افتاد و در سال ۲۳۱ احمدبن نصر را بگرفتند و بر استری سوار کردند و بسامراء فرستادند . اما و ائق باین جرم او را نکشت . بلکه برایش مجلس «محنه» را برپا کرد و در مسأله خلق قرآن از او سؤال کرد چون پاسخ رد داد دشنامش داد . احمدبن نصر نیز باو دشنام داد . و ائق خشمگین شد و صمصامه شمشیر معروف عمروبن معدیکرب را از غلاف بکشید و بر گردنش زد و سپس شکمش بدرید و جسد او را کنار جسد بابک خرم‌دین بپاویخت .

این حوادث ادامه داشت تا در سال ۲۳۲ متوکل بخلافت نشست و رنک دیگری ببازار آورد .

عبدالمحمد آیتی

در تنظیم این مقاله بیشتر از کتاب «المعتزله» تألیف زهدی حسن جاراله استفاده شده است .

شهرت گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی